

پست مدرنیسم و تبادل فرهنگ‌ها

فریبرز درجزی

ابتکار، ۸۲/۱۱/۶



چکیده: مقاله «پست مدرنیسم و تبادل فرهنگ‌ها» با این پرسش که تبادل فرهنگ‌ها در کدام یک از سه انکاره سنت، مدرنیته و پست مدرنیته ممکن است، به بررسی مقتضیات هر یک از این سه رویکرد پرداخته و ضمن آن، سنت و مدرنیته را مخالف تبادل فرهنگی دانسته و تحقق گفت‌وگو و تبادل فرهنگ‌ها را منحصر در تفکر پست مدرنیته ممکن می‌داند.

اصولاً برای تبادل فرهنگی، زمینه‌هایی لازم است؛ مانند پذیرش تکثر، به رسمیت شناختن فرهنگ‌های گوناگون و به رسمیت شناختن اختلافات در تمامی حوزه‌های زیست‌محیطی جهان. نکته دیگر در این مقوله، بحث شناسایی و هویت است. به ویژه در جوامع جدید که بحث تبادل فرهنگی در سایه دموکراسی شدت یافته است، نیاز به شناسایی جهانی فرهنگ‌ها بیشتر احساس می‌شود و در راستای این هدف، لازم است که هر فردی افزون بر فرهنگ خویش، از فرهنگ‌های دیگر نیز اطلاعاتی به دست آورد.

نکته دیگر در مقوله تبادل فرهنگ‌ها، بحث رواداری و تساهل و تسامح نسبت به فرهنگ‌های دیگر است. اساساً نقطه شروع تبادل فرهنگی از درون جوامع چند فرهنگی است؛ هرگونه معامله‌ای در زمینه فرهنگ‌های مختلف ابتدایاً از داخل آغاز شود. سطح تبادل فرهنگی را باید از خرده فرهنگ‌های درون جامعه آغاز کنیم و سپس به تبادل فرهنگ‌ها در جهان و حوزه‌های فراملی برسیم؛ زیرا فرهنگ حتی در صورت دادن تابعیت

بازتاب اندیشه ۴۷

۴۲

پست مدرنیسم
و تبادل
فرهنگ‌ها

بومی، نابود نمی‌شود.

با تفصیل‌های یاد شده، باید سه انگاره سنت، مدرنیسم و پست مدرنیسم را بررسی کنیم تا ببینیم تبادل فرهنگی در کدام یک از آنها روان‌تر و امکان‌پذیرتر است. از سنت برداشت‌های گوناگونی انجام گرفته است. در اندیشه اسلامی قول، فعل و تقریر معصوم را سنت خوانند، ولی در اندیشه سیاسی، عادت و رویه تاریخی قلمداد می‌شود. سنت در اندیشه سیاسی یک موضوع بیرونی نیست، بلکه آفریده متفکرانی است که در زمینه روشنگری می‌خواستند برای خود هویت جدید تعریف کنند و خودشان را از دیگران جدا سازند؛ به عبارتی سنت، ساخته و پرداخته عصر مدرن است. از این دیدگاه، هر چیزی که به گذشته خرافی و مذهبی تعلق داشته باشد و بخواهد جهان را از دیدگاه اسطوره و مذهب توجیه کند، سنتی است.

سنت همواره به این عناصر تکیه داشته است: (۱) استمرار، ثبات و احترام داشتن (۲) اعتقاد به خرد جمعی (۳) مبارزه با عقلانیت و خردگرایی (۴) ضدیت با ایدئولوژی. می‌توان اصول سنت‌گرایی را به صورت زیر عنوان کرد:

۱. فرهنگ و سازمان پیچیده و درهم فشرده‌ای دارد که دگرگون کردن آنها گران و سخت و پرهزینه است.

۲. با هر چیزی که نظم اجتماعی را هدف قرار می‌دهد، به شدت برخورد می‌کند.

۳. به سنت مؤسسات مستقر و به ویژه نهادهای مذهبی اهتمام خاصی دارد و اطاعت از آنها را لازم می‌داند.

۴. بر حفظ عادت‌های اجتماعی مانند حفظ فرهنگ خودی، تعصب به داشته‌های اجتماعی و دفاع از مالکیت تأکید دارد و پای‌بند است.

۵. هرگونه تغییر در تاریخ بشری را برخاسته از مشیت الهی می‌داند.

۶. در سنت‌گرایی نوعی قدسی‌گرایی هست که می‌کوشد هر امری را قدسی جلوه دهد.

۷. استنباط آنها از جامعه، استنباطی ارگانیکی است؛ همانند هر موجود زنده‌ای، فرد تنها

در درون جامعه معنا دارد.

اما از قرن هفدهم، مدرنیته کاربرد همگانی پیدا کرد. از آن پس اندیشه به سمت و سوی گرایید که بتواند خود را از گذشته برهاند. مدرنیته بستر فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ویژه‌ای داراست و به نام انسان و ملت از نوعی خوشبختی زمینی صحبت می‌کند؛

ایده و آرمان مدرنیته بیانگر تازگی، نوعی گسست از گذشته و ورود به دنیای جدید است. اصولاً چهره اصلی جوامع مدرن در سه زمینه زندگی اجتماعی نمودار می‌شود: اقتصاد، سیاست و فرهنگ. عقل‌گرایی عصر مدرن تلاش می‌کرد جامعه را از خرافات و مذهب راز بندها برهاند و جهان را به شکل عقلایی سامان دهد.

باید مدرنیته را دوره‌ای توصیف کرد که ویژگی بارز آن دگرگونی است. در این تفکر، هر چیز غیر بشری یعنی اشیاء، بی‌معنا قلمداد شده است و شناخت، بستگی به امور محسوس و پیرامونی دارد.

اصول بنیادین مدرنیته را می‌توان اعتقاد به اصل پیشرفت، علم‌باوری، جدایی حوزه دین از دنیا، آزادی، برابری و خودسامانی بودن عقل انسان دانست.

اما در مورد واژه پُست مدرن؛ افزودن واژه پست پیش از مدرنیته، نمایشگر مکتب جدید و جایگاهی برتر و فراتر از نوگرایی، تجدد و مدرنیته است. در آغاز امر، پُست مدرنیته پی‌آمد سرخوردگی جامعه اروپایی به ویژه فرانسویان و از دستاوردهای مدرنیته است. پُست مدرنیته بر آن است که هیچ حقیقتی وجود ندارد. از این رو، عده‌ای پُست مدرنیسم را در قالب نوعی بحران تفسیر می‌کنند؛ بحران در مدرنیته. این دیدگاه، سخت‌خردستیز و بدبین به معرفت‌انسانی است؛ از تکثرگرایی در عرصه اندیشه و تفکر و فرهنگ دفاع می‌کند؛ به نسبت ارزشی و علمی معتقد است و هرگز استمرار و تداوم در تاریخ را نمی‌پذیرد؛ این تفکر با به رسمیت شناختن تمامی دیدگاه‌ها، راه را برای تشکیل یک جامعه اسلامی مبتنی بر برابری هموار می‌کند. آنان بر این باورند که ابزار کافی برای توصیف واقعیت‌های اجتماعی در دست نیست و محقق نمی‌تواند توصیف دقیقی از واقعیت بیرونی ارائه دهد؛ بنابراین، امکان فرمولیزه کردن فرهنگ و باز‌نمایی آن نیز وجود ندارد. حال باید دید تبادل فرهنگی در کدامیک از این سه حوزه مورد بحث ممکن است.

سنت با هرگونه تغییر و دگرگونی مخالف است و تشویق‌کننده نوعی رمانتیسم است. از دیدگاه سنت‌گرایی، امکان هیچ‌گونه مبادله فرهنگی وجود ندارد؛ چون هرگونه دگرگونی در آداب و رسوم و فرهنگ اجتماعی نظم و ثبات جامعه را برهم می‌زند؛ آنان بر این باورند که هر جامعه‌ای ویژگی‌های خاص خود را دارد و از دست دادن آن خصوصیت‌ها، نابودی تمدنی را به دنبال خواهد داشت؛ یعنی به دلیل قدسی‌انگاشتن نهادهای فرهنگی و اجتماعی، تغییر در این سنت‌ها غیر ممکن است.

دیدگاه مدرنیته نیز با آنکه بر مفاهیمی چون تغییر، عقل‌گرایی، انسان‌محوری، آزادی و تساهل تأکید دارد، اما در عمل، خود به گونه‌ای ایدئولوژی متصلب تبدیل شده که هیچ‌گونه رواداری نسبت به اندیشه‌های مخالف ندارد. از این رو در حوزه مدرنیته نیز امکان تبادل فرهنگی وجود ندارد و یا دست‌کم بسیار ضعیف است.

تنها زمینه‌ای که امکان تبادل فرهنگی در آن میسر می‌نماید، پُست مدرنیته است که باور دارد با انکار بازنمایی و زدودن رابطه سوژه و ابژه و نیز از بین رفتن اندیشه حقیقت مطلق، راه برای گفت‌وگو و تبادل فراهم می‌آید. اصولاً پُست مدرنیسم با نسبیت باوری و ارزش دادن به مسائل قومی و فرهنگی جوامع مختلف، امکان تبادل فرهنگی را بهتر میسر می‌کند. آنها با اعتقاد به تکثر در عرصه سیاست، فرهنگ و اجتماع، زمینه‌ای فراهم کرده‌اند که در آن، هرگونه اندیشه‌ای امکان بحث و تبادل می‌یابد. جامعه امروزین مادر زمینه گفت‌وگوی تمدن‌ها قدم گذاشته است و تنها در تفکر پست مدرن می‌تواند جایی برای گفت‌وگو و تبادل فرهنگ بیابد.

● اشاره

۱. نویسنده محترم در فرازهای آغازین مقاله، به ضرورت شناخت اختلاف‌ها و تفاوت‌ها در تمامی حوزه‌های زیست محیطی و به رسمیت شناختن فرهنگ‌های متفاوت در راستای تحقق تبادل فرهنگی پرداخته است که امری متین و غیر قابل انکار است؛ زیرا بدون شناخت تفاوت‌ها در زمینه فرهنگ یا هر حوزه نظری دیگر، بحث درباره تبادل فرهنگی و نیز گفت‌وگوی تمدنی، امری ناممکن می‌نماید. بدیهی است شناخت آرا و نظریه‌های مختلف در مرحله اول و به رسمیت شناختن آنها به عنوان نظریه‌های مخالف جهت انجام روابط فرهنگی، در مرحله دوم امری ضروری است، اما به نظر می‌رسد استفاده از تعبیرهایی مانند پذیرش تکثرها به عنوان زمینه لازم برای تحقق تبادل فرهنگی، از لحاظ معنایی شفافیت لازم را ندارد و ابهام‌انگیز است؛ زیرا اگر مراد از پذیرفتن تکثرها، به رسمیت شناختن آنها به منظور ایجاد زمینه بحث و گفت‌وگو باشد، چنان‌که اشاره شد، امری لازم و پذیرفتنی است، اما اگر مراد تأیید تکثرها و فرهنگ‌های گوناگون و باور به حقانیت آنها باشد، روشن است چنین امری، خلاف وجدان فطری و عقل جمعی است؛ زیرا به اجتماع متناقض‌ها منتهی می‌شود. سزاوار بود ایشان به این نکته اشاره می‌کردند تا جایی برای ابهام باقی نماند.

۲. رواداری و تساهل و تسامح نسبت به فرهنگ‌های دیگر در مقوله تبادل فرهنگی، از زوایای مختلفی قابل بحث است که نویسنده محترم تقریباً در همین اندازه به اشاره بسنده کرده است، اما آنچه مبهم باقی می‌ماند، معنا و حدود تساهل و تسامح نسبت به فرهنگ‌هاست.

نکته قابل توجه دیگر در مورد تساهل در زمینه تبادل فرهنگ‌ها، آن است که نمی‌توان تمامی فضائل و ارزش‌ها را مشمول تساهل و تسامح دانست؛ برای مثال، اگر رواداری در مقام عمل به یک نظریه و یا بر اساس یک فرهنگ با مصالح جمعی در تعارض افتد، عقل سلیم به جواز تساهل حکم نمی‌کند.

البته تساهل در تبادل فرهنگ‌ها به معنای به رسمیت شناختن آنها جهت ایجاد زمینه گفت‌وگو و تبادل چنان‌که گذشت، هر چند امری معقول است، در مواردی که مؤدای یک فرهنگ خاص با آموزه‌های فرهنگ یک جامعه هماهنگ نباشد و یا متعارض باشد، نباید از خطر تأثیرپذیری ناخودآگاه و یا خودآگاه آن فرهنگ معارض یا فرهنگ جامعه، در هنگام تبادل و گفت‌وگو غافل ماند.

۳. نویسنده محترم در زمینه سنت، ضمن بیان برداشت‌های مختلف از واژه سنت، به دو نوع آن یعنی سنت در اندیشه اسلامی به معنای قول، فعل و تقریر معصوم و سنت در اندیشه سیاسی به معنای عادت و رویه تاریخی اشاره کرده و در ادامه، پس از بیان اصول سنت‌گرایی، نتیجه گرفته است که در سنت با توجه به اصول و ویژگی‌های آن، هیچ‌گونه مبادله فرهنگی ممکن نیست، اما با توجه به وجوه تمایز دو برداشت یاد شده از سنت، به حسب پیش فرض‌ها، مسلمات و روش‌هایی که دارند، به نظر می‌رسد جدایی این دو برداشت در نسبت‌سنجی این دو با مقوله تبادل فرهنگی امری لازم است؛ زیرا مقتضای ویژگی‌های جداکننده هر یک از این دو برداشت در مورد بررسی موقعیت آنها نسبت به مقوله تبادل فرهنگی یا هر امر دیگری، منتهی شدن به پی‌آمدهای مختلف است. به نظر می‌رسد واژه‌های نویسنده محترم با توجه به صورت‌ها و ذیل آنها شفافیت لازم را ندارد که آیا ویژگی‌های یاد شده از آن سنت سیاسی است یا سنت دینی یا هر دو؟ ادعای سرایت این ویژگی‌ها به دامنه سنت به معنای دینی آن، دست‌کم درباره برخی از آنها و نیز در نتیجه‌ای که گرفته شده یعنی نبود امکان تبادل فرهنگی، غیر قابل قبول است؛ زیرا دلیلی بر ممکن نبودن تبادل فرهنگی در حوزه سنت دینی وجود ندارد، بلکه می‌توان قائل شد که سنت دینی با این جریان، رابطه‌ای مسالمت‌آمیز دارد؛ زیرا میدان گفت‌وگو و تبادل اندیشه‌ها و فرهنگ‌ها به منظور گسترش اندیشه و بهره‌گیری از موارد مثبت آنها، در سنت اسلامی و در سایه روش‌های عقلانی، نه تنها امری ناپسند نیست، بلکه امری پسندیده است و پرداختن به این مبحث، نیازمند فرصت دیگری است، ضمن آنکه تبیین گسترده تبادل فرهنگی و حدود آن در مبحث موضع‌گیری سنت، و بلکه مدرنیته و پست مدرنیته نسبت به آن، امری لازم است تا بدانیم در چه مرتبه‌ای از بحث قرار داریم و نباید حکم دهیم.

۴. ایشان پس از بیان مناسب و گسترده‌ای از ویژگی‌ها و مبانی پُست مدرن، مانند باور به ممکن نبودن دست‌یابی به اندیشه مطلق که پیام اصلی نسبیت‌گرایی معرفتی است، بدون توجه به آسیب‌ها و چالش‌های نظری و عملی این تفکر، نتیجه گرفته است که تنها زمینه‌ای

بازتاب اندیشه ۲۷
۴۶
پست‌مدرنیسم
و تبادل
فرهنگ‌ها

که تبادل فرهنگی در آن ممکن است، پُست مدرن است و در پی آن، تنها نسخه شفابخش برای جامعه اسلامی ایران را که مدعی گفت‌وگوی تمدن‌هاست، قدم برداشتن در تفکر پُست مدرن دانسته است. اما به نظر می‌رسد این ادعا از چند جنبه قابل تأمل است زیرا:

الف) اگر مراد از تبادل فرهنگی، بحث و گفت‌وگوی فرهنگی با روش منطقی و عقلانی باشد که ناگزیر پی آمدهای مطلوب و مثبتی از این گفت‌وگو برای هر دو طرف حاصل می‌شود، ادعای انحصار امکان تبادل فرهنگی در پُست مدرن به جهت تکیه آن بر نسبی‌گرایی معرفت‌شناختی، بدون دلیل است؛ زیرا همین معنا از تبادل فرهنگی، بدون هیچ محذوری در دیدگاه‌های دیگر به ویژه دیدگاه سنت دینی، برآورده می‌شود و پیش‌تر گفته شد که سنت دینی از تبادل فرهنگی بدین معنا استقبال می‌کند، اما اگر مراد پذیرش همه باورها حتی باورهای نادرست دیگران که هیچ گونه تأیید عقلی را بر نمی‌تابد باشد، چنین هدفی با خود پُست مدرنیسم نیز به دست نمی‌آید؛ زیرا پست مدرنیسم، مدرنیته را نمی‌پذیرد و عمل بر طبق آن را عقلانی نمی‌داند؛ پس تبادل فرهنگی بدین معنا با تفکر پست مدرن نیز به دست نمی‌آید.

ب) مقتضای التزام به نسبی‌گرایی معرفتی که پست مدرنیسم به آن تکیه دارد، گرفتار شدن در نوعی خودشکنی و تناقض درونی است که پذیرش آن را به عنوان روشی برای تبادل فرهنگی دچار مشکل می‌سازد؛ زیرا اگر بناست سنت‌ها و یا نظریه‌ها با توجه به افق خود، همواره حق باشند و داوری درباره آنها و انتخاب یکی از آنها حتی با اصول عقلانی جایز نباشد، چنین رویه‌ای خود پست مدرنیته را نیز که مدعی طرحی نو برای نجات غرب، بلکه انسان است، در بر می‌گیرد و نمی‌توان آن را در برابر سنت و یا مثلاً مدرنیته از حیث حقانیت برتری داد. نتیجه التزام به نسبی‌ت معرفت‌شناختی که مبنای پست مدرنیته است، عدم التزام پست مدرنیته به حقانیت خود است.

ج) چنان‌که خود نویسنده محترم نیز اشاره کرده است و فردریک جیمسون یکی از شارحان و نظریه پردازان برجسته پُست مدرنیسم که در عین حال با نگاهی منتقدانه نیز به این جریان می‌نگرد، اساساً معتقد است فرهنگ پُست مدرن بیشتر واکنشی نسبت به گسل‌ها و بحران‌های مدرنیته است یا به عبارتی، بازتابی از آشفتگی و ناتوانی انسان‌های این روزگار در یافتن نقشه‌ای برای پیدا کردن راه است؛ بنابراین، پُست مدرنیسم در حد یک تفکر سلبی بوده و آورنده طرحی نو و روشی هدایت‌گر و اثری ویژه نیست. اساساً خود پست مدرن‌ها هم مدعی طرحی نو و فراگیر و اثباتی نیستند و البته با توجه به التزام به نسبی‌گرایی نمی‌توانند چنین ادعایی داشته باشند. پس با این حال، چگونه می‌توان یک امر سلبی را که گرفتار چالش‌های درونی نیز هست، برای تبادل فرهنگی به کار برد و آن را تنها راه دانست؟ و با توجه به آنچه گفته شد و نشد، چه وجهی برای انحصار پست مدرنیسم برای جامعه اسلامی ایران وجود دارد؟